

شماره ششم - سال اول - آذر ماه ۱۳۹۹



تمايز

۶

ماهنامه تخصصی - دانشجویی رشته مدیریت فرهنگی و هنری

داستانک: کج چینی



معرفی کتاب: "مغازه‌ی خودکشی"



ادبیات و کلیت حیات تاریخی اجتماعی



تحلیل پدیده ازدواج در نسبت با جامعه



تأثیرات شبکه‌های اجتماعی مجازی در هویت اجتماعی افراد



فهرست

۳ / یادداشت استاد

ادبیات و کلیت حیات تاریخی اجتماعی



مقاله: تأثیرات شبکه‌های

اجتماعی مجازی در هویت

۴ / اجتماعی افراد



معرفی کتاب:

۷ / "مغازهی خودکشی"

آیا در زندگی شکست خورده اید؟
لااقل در مرگ موفق باشید!



تحلیل پدیده ازدواج

در نسبت با جامعه ۱۰ /



کج چینی

۱۳ /

داستانک



نشریه تمایز

ماهنامه دانشجویی مدیریت فرهنگی و هنری

سال اول / شماره ششم / آذر ماه ۱۳۹۹

@TAMAYOZ_MAG

صاحب امتیاز: انجمن علمی رشته مدیریت فرهنگی و
هنری دانشگاه علم و فرهنگ

مدیر مسئول: نیلوفر فروغی

سر دبیر: محدثه اسمعیل

ویراستاران: آیلین محمدزاده، فاطمه اکبری

مسئول فضای مجازی و رادیو تمایز: سارا دهقانیان

هیئت تحریریه این شماره:

ایران جعفری، مهدی صادقیان،

فاطمه رحمان پور و سجاد محمدنژاد

با سپاس بی کران از

دکتر محمدحسین دلال رحمانی

استاد ارجمند رشته مدیریت فرهنگی و هنری

باتشکر از دبیران خانه های تمایز

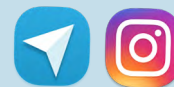
کیمیا ترکاشوند، خانه ادبیات

و فاطمه منفرد، خانه کتاب

جهت همکاری و ارتباط با ما در شبکه های
اجتماعی در دایرکت و یا با آیدی تلگرامی

@TAMAYOZ_MAG_ADMIN

در تماس باشید.





ادبیات و کلیت حیات تاریخی اجتماعی

یادداشت استاد: دکتر محمدحسین دلال رحمانی



که در سیمایی خودانگیخته‌تر و به تعبیری عملی‌تر ارائه می‌شوند، می‌توانند در قالب آثار هنری از جمله ادبیات صورت‌بندی گردند. بر این اساس، (اگر نه همه) لااقل بخشی از آثار هنری (ادبی)، پاسخ به همان مسائلی است که زبان نظری فلاسفه و اندیشمندان را به خود مشغول کرده است. از خلال بررسی این پاسخ، می‌توان آن پرسش‌های نخستین را بازسازی کرد و شیوه‌های صورت‌بندی آن‌ها و نحوه پاسخ را روشن ساخت. در چنین مسیری اثر هنری از جمله ادبیات، امکانی برای فهم خاستگاه و ریشه‌های اندیشه و منطق عقلانی در یک دوره خاص خواهد بود؛ بنابراین، تاریخ ادبیات یک ملت، چنان‌چه از این زاویه مشاهده شود، تاریخ اندیشه آن نیز هست و در توازی با تلقی‌های نظری آن، گونه خود انگیخته‌تری از مسائل یک دوران را به روایت تولیدکنندگان آن نمایان می‌کند. از این منظر است که مطالعه متن ادبی، می‌تواند تصویری از شرایط تاریخی دوره‌های مختلف را بر اساس موقعیت‌های گروه‌های اجتماعی تولیدکننده آن، پیش روی مخاطب نهاد و در حد نهایی خود، مجالی برای فهم دقیق‌تر اندیشه نظری آن دوران فراهم آورد.

ادبیات بخشی از حیات فرهنگی است و می‌تواند درون کلیت حیات تاریخی اجتماعی بشر مطالعه شود؛ اما این امر چه مزیتی دارد و چگونه می‌تواند به فهم ما درباره خویش بیفزاید؟

فهم ادبیات در قالب کلیت، به معنای فهم نسبت‌های موجود میان متون متفاوت، رابطه آن‌ها با حیات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و نسبت آن با امر تاریخی است. در این معنا، یک رمان کوتاه می‌تواند در بستر مناسباتی فراتر از خود فهمیده شود و معنایی متناسب با آن پیدا کند. در این رویکرد، متن ادبی جزئی از یک کل خواهد بود که معنای خود را از خلال این نسبت در می‌یابد. این همان چیزی است که لوکاج به آن دیالکتیک می‌گوید، یعنی برقرار کردن رابطه میان جزء و کل. صورت‌بندی چنین کلیتی، امکان بررسی نسبت متن ادبی با آثار فلسفی و نظری یک دوره را فراهم می‌کند و در بهترین حالت، اشتراک آن‌ها در پاسخ به پرسش‌های مشترک را نمایان می‌سازد. توضیح آن که هیچ دوره تاریخی را نمی‌توان در فقدان مجموعه‌ای از تعارض‌های طبقاتی، تناقض‌های موقعیتی و بحران‌های عصری تصور کرد. تصویرهای ناآگاهانه که در پاسخ به این شرایط ساخته می‌شوند، آنگاه که جامه‌ای عقلانی می‌پوشند، فلسفه‌ها و نظریه‌های اجتماعی، اقتصادی یا سیاسی را شکل می‌دهند؛ همین تصویرها آنگاه



تأثیرات شبکه‌های اجتماعی مجازی در هویت اجتماعی افراد

ایران جعفری

هویتی نیز می‌باشد. شبکه‌های اجتماعی پایگاهی است که در آن بازنمایی بخشی از بحران‌های اجتماعی اتفاق می‌افتد که لزوماً خاستگاه این بحران‌ها خود شبکه‌های اجتماعی نیست و این جمله به این معناست که واکنش برخی بنیادگراها نسبت به شبکه‌های مجازی، فیلتر کردن یا قهر با آن به معنای حل این بحران‌های اجتماعی نبوده و فقط پاک کردن صورت مسئله است. شبکه‌های اجتماعی باعث تغییرات اساسی در نهادهای هویت‌ساز شده‌اند و عوامل معنا‌ساز هویتی را دچار تغییر نموده‌اند. هویت به معنای «کیستی» است که مجموعه‌ای از خصوصیات و مشخصات اساسی اجتماعی-فرهنگی است که فرد را از دیگری متمایز می‌کند و دارای جنبه‌های مختلف است. مثلاً هویت اجتماعی مؤلفه‌هایی دارد همچون عوامل جغرافیایی، اقتصادی، سیاسی و

با گذشت زمان در جوامع انسانی، علم و تکنولوژی دستخوش پیشرفت شده است که شبکه‌های اجتماعی مجازی بخشی از این ابداع‌ها می‌باشد که از طرفی مربوط به وسیله ارتباطی (موبایل و...) و از طرف دیگر دسترسی به شبکه ارتباطی گسترده (اینترنت) می‌باشد. شبکه مجازی یک مجموعه از نهادهای اجتماعی شامل مردم و سازمان‌هاست که به وسیله مجموعه‌ای از روابط معنا‌دار اجتماعی به هم متصل شده‌اند و با هم به اشتراک‌گذاری‌های مختلف تعامل دارند. به طور کلی هر چیز نو و جدید پس از گسترش یافتن با دو نوع واکنش مختلف رو به رو می‌شود: یک واکنش تقدس تکنولوژی (تکنوکراسی) و یک واکنش تکنولوژی هراسی (تکنوفوبیا).

رابطه ما با تکنولوژی فقط ابزاری نیست، بلکه دارای ابعاد مختلف از جمله معنایی/اجتماعی/



حتی گاهی فرهنگ وارد شده و فرهنگ اصیل قبلی در برخی موارد تضاد دارند و نوعی آشفتگی تعادل سیستمی یا آنومی فرهنگی رخ می‌دهد و گاهی این فرهنگ‌های متفاوت با در هم آمیزی به نوعی هیبرید شده و پدیده‌های جدید اجتماعی-فرهنگی را رقم می‌زند. حیات فرهنگی اینترنت و شبکه‌های اجتماعی را برای تسهیل زندگی انسان‌ها خلق کرده ولی در نتیجه در کنار تسهیل امور به جای تسلط انسان‌ها بر این شبکه‌ها، این شبکه‌ها بر انسان مسلط شده‌اند. (مفهوم *more than life*). فرهنگ دگرگون شده و هیبرید شده به طور مثال ملاک‌های زیبایی را به شکل متفاوت‌تری از قبل ارائه می‌دهد. در نتیجه مثلاً کشورهای آسیایی مدام سعی دارند چهره و بدنی شبه اروپایی داشته باشند که همین موضوع موجب تعداد عمل‌های زیبایی و استفاده از لوازم آرایش را به آمار زیبا و نجومی رسانده است و این تغییر ملاک‌های زیبایی و نتایج حاصل از آن تنها به خانم‌ها محدود نشده و در آقایان نیز دارای اشکال دیگری است. جهانی شدن رسانه‌ها جهانی شدن "چهره" را نیز به همراه آورده به شکلی که خیلی از افراد هویت خود را در شبکه‌های مجازی به وسیله عکس‌های مختلف از چهره و بدن خود معرفی می‌کنند.

گافمن معتقد است اشکال رسانه‌ای شده خودنمایی باعث باز تولید تصاویر مرسوم و متداول آئین‌های تعامل در زندگی اجتماعی می‌شود. این شبکه‌های مجازی توانسته نوعی درماندگی خودشیفته‌وار را بازتولید نماید. ایدئولوژی چیزی است که می‌گوید

فرهنگی-تربیتی.

بخشی از هویت فرد، جبری و ثابت است (ایرانی بودن) و بخش دیگر متغیر است. مانند مؤلفه فرهنگی و تربیتی که در کنش‌های اجتماعی فرد تغییر می‌کند. هویت فرهنگی-تربیتی آن چیزی است که فرد می‌خواهد به آن شکل شناخته شود (گافمن و گیدنز). هویتی که افراد از خود در شبکه‌های مجازی نشان می‌دهند می‌تواند هویتی ساختگی باشد تا در نظر دیگران مطلوب‌تر و خاص‌تر جلوه کند (خود دگر پنداری) و می‌تواند واقعی نیز باشد. طبق نظر آنجل آدریان هویت‌های الکترونیک از هویت‌های واقعی قابل باز شناسایی نیستند.

جهانی شدن فرآیندی است که موجب شده به طور مثال اختراع اینترنت یا شبکه‌های مجازی هم اکنون در اغلب کشور در دسترس باشد؛ اما جهانی شدن همین‌جا خلاصه نمی‌شود. شبکه‌های مجازی توانسته موجب نوعی جهانی شدن به نام جهانی شدن فرهنگ شود که نوع نابرابر مراوده فرهنگ است که تأثیر آن موقتی نیست. جهانی شدن سعی در یکسان سازی سلیق افراد دارد به نوعی یک جور سلطه فرهنگی (امپریالیسم فرهنگی) شکل می‌گیرد که ذائقه فرهنگی افراد را دچار دگرگونی نموده (نوعی تحمیل فرهنگ نرم)، به طور مثال تغییر سلیق از جمله غذاها، سبک زندگی، ملاک‌های زیبایی، آهنگ‌ها. حال با پیشرفت تکنولوژی این تحمیل فرهنگ نرم می‌تواند از طریق شبکه‌های مجازی نیز صورت پذیرد؛ اما فرهنگ تولید شده نه کاملاً همان فرهنگ قبلی است و نه کاملاً فرهنگ تحمیل شده است بلکه موازنه‌ای مبتنی بر مصالحه بین این دو است (هژمونی فرهنگی).

منابع:

۱. دوگانگی‌های فرهنگی تکنولوژی (رویکرد جامعه‌شناسی فرهنگی در تحلیل تکنولوژی): محمدقانعی ۱۳۸۸
۲. جهانی شدن و فرهنگ عامه: جان استوری ۱۳۸۳
۳. جهانی شدن‌ها: مفاهیم‌ها و نظریه‌ها: سعید رضا عاملی ۱۳۸۳
۴. به سوی جامعه‌شناسی فرهنگ: ریموند ویلیامز ۱۳۸۰
۵. کلان‌شهر و حیات ذهنی: گئورگ زمیل ۱۳۷۲
۶. ابتذال یا مقاومت: آرش حیدری ۱۳۹۱
۷. آنومی یا آشفتگی اجتماعی: آرش حیدری ۱۳۹۱
۸. شبکه اجتماعی مجازی و بحران هویت (با تأکید بر بحران هویت در ایران): ثریا معمار ۱۳۹۱
۹. هویت آنلاین و اینستاگرام (مطالعه چگونگی نمایش هویت جوانان در اینستاگرام): سمانه سلمانی و اعظم فراهانی ۱۳۹۵

فرد باید خاص و ویژه باشد تا بتواند جوهر شخص خود را حفظ کند (من خاص هستم، من زیبا هستم). این اتفاق موجب حجم وسیع بی‌مایگی در فضای مجازی شده است. فضای مجازی علاوه بر تغییرات هویتی و فردی با ایجاد نوعی آزادی کاذب می‌تواند اثرات جمعی و اجتماعی نیز داشته باشد. به طور مثال باب شدن انواع چالش‌های مختلف (چالش عکس ده سال پیش و چالش آب یخ و...) فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی همچون اعتراض به حجاب و چهارشنبه‌های سفید و مسائلی همچون دنباله روی اشخاص و... می‌تواند موجب اتحادهای سیاسی و جمعی نیز بشود.

این نوشته اصلاً فواید و امر تسهیل‌گری ارتباطات و اطلاعات و... شبکه‌های مجازی را انکار نمی‌کند اما بیشتر به جنبه‌های دیگر و تأثیرات آن بر فرد و اجتماع و ایدئولوژی و هویت پرداخته است. وظیفه ما نه قضاوت است نه تجویز راه حل، فقط و فقط درون‌فهمی و فهمیدن است و بس. زیرا تا وقتی که ترکیب متناقض فرهنگ‌سازی، مهندسی فرهنگ ورد زبان است افسار عرصه فرهنگ به دست ابتذال است. (آرش حیدری)



معرفی کتاب: "مغازه‌ی خودکشی"

مهدی صادقیان



آیا در زندگی شکست خورده اید؟ لا اقل در مرگ موفق باشید!

- نویسنده: ژان تولی
- مترجم: احسان کرم ویسی
- انتشارات: نشر چشمه
- تعداد صفحات: ۱۱۴ صفحه

تعریف کنم. این روزهای پر از اضطراب و تنش و نگرانی همه را افسرده و ناامید کرده است. کرونا و خبرهای ناگوارش دست از سرمان برنمی‌دارند. ما همه به دنبال بهانه‌ای برای خندیدن هستیم، در نتیجه به مغازه خودکشی مراجعه کنید تا ببخندید! کتابی هم برای خودکشی و هم برای خنده؟

همیشه در خانواده‌های مختلف کسی وجود دارد که نگاهش به زندگی با بقیه متفاوت است و همه با او مخالف هستند. اما او از عقایدش پا پس نمی‌کشد و با قاطعیت پای اعتقاداتش می‌ماند. زاویه نگاهش را تغییر نمی‌دهد و برای خندانیدن افراد و تغییر نگاه آن‌ها دست به هرکاری می‌زند. به همین علت شما را به مغازه خودکشی ارجاع دادم؛ زیرا در آن‌جا پسری با دیدگاه خودش نسبت به زندگی، وجود شما را

آیا در زندگی شکست خورده اید؟ لا اقل در مرگ موفق باشید!

در روزگاری زندگی می‌کنیم که هیچ چیز برای ما کافی نیست. خنده جایی تبلیغ نمی‌شود و همه با غم دست به گریبان‌اند. در این زمان است که همگی به دنبال راهی برای خودکشی می‌گردند! راهی که مطمئن باشد و مرگ ما را تضمین کند. اما کجا باید به دنبال کسی برای مشاوره خودکشی بگردیم؟ کجا باید به دنبال راه‌های مختلف خودکشی باشیم تا با شخصیت ما جور دربیاید؟ من به شما «مغازه خودکشی» را معرفی می‌کنم. جایی که راه‌های مختلفی برای خودکشی وجود دارد و خانواده تواج این پیشنهادها را به شما ارائه می‌دهند. پس به مغازه خودکشی مراجعه کنید تا با این روش‌ها آشنا شوید!

بگذارید داستان را از زاویه دیگری نیز برای شما



جعبه‌ی مهمات پیدا کردم و بهش دادم. دیگه می‌تونه مغزش رو بترکونه. داری چی می‌خونی؟» «آمار پارساله: هر چهل دقیقه یک خودکشی، صد و پنجاه هزار اقدام به خودکشی که فقط دوازده هزارتاش به مرگ منجر می‌شه. باورنکردنیه.»

«آره همینطوره. چقدر آدم هست که میخوان راحت بشن و موفق نمیشن... خوشبختانه ما واسه‌ی این کار این جاییم. چراغ رو خاموش کن عزیزم.»

همانطور که در قسمتی از کتاب خواندیم آمار خودکشی در جهان روز به روز افزایش پیدا می‌کند. با توجه به شیوع ویروس کرونا افراد با ترس و اضطراب بیشتری نسبت به قبل مواجه شده‌اند و برای جلوگیری از ابتلا به این ویروس در هر کشوری بسته به اقدامات آن کشور به صورت اختیاری یا اجباری خود را قرنطینه کرده‌اند. این قرنطینه طولانی مدت علاوه بر افسردگی، نومیدی و بهم زدن روال عادی زندگی، منجر به بیکاری، کساد در بازار و هزاران مشکل اقتصادی و اجتماعی شده که تمامی این‌ها نیز به افزایش آمار خودکشی در جهان کمک کرده است.

در واقع همانطور که ادوارد تیلور فرهنگ را این‌گونه تعریف می‌کند: «مجموعه پیچیده‌ای از دانش‌ها، باورها، هنرها، قوانین، اخلاقیات، عادات و هرچه که فرد به عنوان عضوی از جامعه از جامعه خویش فرا می‌گیرد.» می‌توان از اصطلاحی با عنوان "فرهنگ کرونایی" نام برد. چرا که این روزها عادات ما هم طبق رعایت پروتکل‌ها چیده شده و چاره‌ای جز عمل به آنها برای ما باقی نمانده است. هم‌چنین تیلور جمله‌ای دارد که بر روش زندگی کنونی ما با دستورالعمل‌های مصونیت از

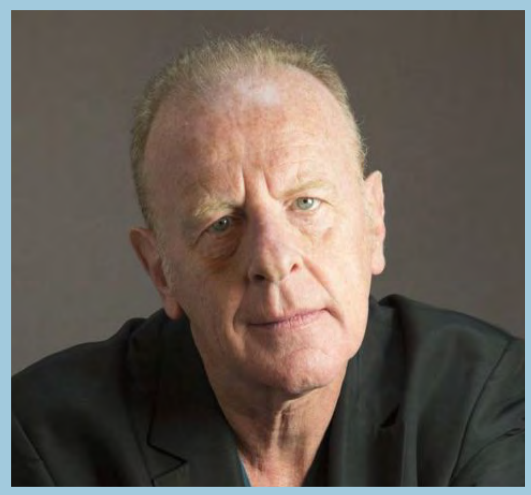
متحول می‌کند و از انجام کارهایی که از درون احتیاج به انجامشان ندارید دور می‌کند.

کتاب مغازه خودکشی دو چهره دارد. چهره اول چهره تاریک و منحوسی است که مرگ را به خوبی به شما القا می‌کند. اما چهره دوم یعنی چهره امید و شادی، باعث می‌شود تا چهره اول محو شود. در طول داستان تعادل این دو چهره حفظ شده و حتی ریتم کتاب برای شما تکراری نخواهد شد و از این تقابل لذت خواهید برد. ژان تولی با جمله آخر کتاب شما را به فکری عمیق فرو برده و تمام ذهن‌تان را درگیر خود می‌کند. پایان کتاب برای شما بسیار شوک برانگیز بوده و ممکن است تا ساعت‌ها و روزها به این فکر کنید که چرا؟ و این کشمکش مخاطب با داستان است که مهارت نویسنده را بیشتر آشکار می‌کند.

ژان تولی نویسنده این کتاب جنجالی، فیلمنامه نویس، کاریکاتوریست و رمان نویس زاده ۲۶ فوریه ۱۹۵۳ است. او ۱۰ اثر موفق و پرفروش دارد که در این بین مغازه خودکشی از معروفیت خاصی برخوردار است؛ زیرا این کتاب هجوی تمام عیار درباره مرگ و امید را به تصویر می‌کشد. ترجمه این اثر که در ژانر پرطرفدار کم‌دی سیاه یا کم‌دی تلخ قرار می‌گیرد، برعهده احسان کرم ویسی بوده و نشر چشمه آن را به چاپ رسانده است.

در جایی از کتاب می‌خوانیم: وقتی به اتاق خوابش برگشت، زنش به بالشت تکیه داده بود و مجله می‌خواند. زن پرسید «کی بود؟»

«نمی‌دونم. یه بیچاره‌ای که تفنگش گلوله نداشت. چیزی رو که دنبالش بود از توی



خرید اینترنتی (نسخه فیزیکی)

<https://www.digikala.com/product/dkg-کتاب-مغازه-خودکشی-۷۷۳۳۳۹۰>
آرژان بوی



خرید اینترنتی (نسخه الکترونیک)

<https://fidibo.com/book/۸۵۷۲۰-کتاب-مغازه-خودکشی/>



خرید اینترنتی (نسخه صوتی)

<https://taaghche.com/book/۵۹۱۶۴-مغازه-ی-خودکشی/>

کرونا کاملاً همخوانی دارد. او می گوید: «فرهنگ، راه مشترک زندگی، اندیشه و کنش انسان است.» متأسفیم که نزدیک به یکسال است راه مشترک زندگی، اندیشه و کنش ما تحت تأثیر کرونا و عواقب آن نظیر مشکلات اقتصادی، خودکشی و... قرار گرفته است.

اما حالا که با مقوله خودکشی_این پدیده مذموم_ سروکار داریم بد نیست نگاهی گذرا به اعداد و ارقام بیندازیم. گرچه آمار خودکشی در ایران به نسبت جهان بسیار امیدوارکننده و از شاخص جهانی بسیار کمتر است اما در برخی منابع گفته شده که جایگاه سوم را در میان کشورهای اسلامی دارد. روزانه ۱۳ نفر در ایران خودکشی می کنند که به طور متوسط ۶ نفر جان خود را از دست می دهند. (این نشان دهنده نیاز کشور به مطالعه مغازه خودکشی است!!!) کرونا و رابطه آن با خودکشی در ایران امروزه بسیار شدت گرفته، به صورتی که در ۳ ماه اول سال ۱۳۹۹ آمار خودکشی در ایران ۲۳ درصد افزایش داشته و این آمار بسیار تأسف برانگیز است.

گرچه شرایط سخت و دشوار است و هرروز خورشید امید کم سوتر می شود اما در همیشه روی یک پاشنه نمی چرخد. آرتور میلر می گوید: «من فکر می کنم این اشتباه است که در جایی بیرون از خودت به دنبال امید بگردی.» حق زندگی و حیات نعمت بزرگی است و تصمیم برای تمام شدن این زندگی به دست خودمان کفران نعمت! کسی چه می داند؟ شاید آن زمان که خیال می کنی به آخر خط رسیده ای، درست در نقطه شروع باشی. یادت که نرفته؟ خدا بزرگتر از دردهای ماست رفیق...



وجود آمده است که در وضعیت‌های متفاوت کارکرد و غایت متفاوتی نیز دارند.

امروزه در جهان مدرن ازدواج و میل‌ورزی می‌تواند بین یک زن و مرد نباشد، بلکه بین دو مرد، دو زن و حتی در نمونه‌هایی بین انسان و حیوان شکل بگیرد که این پدیده نوظهور نوشته جدایی می‌طلبد و موضوع پر مناقشه‌ای است.

وقتی ازدواج را در زندگی قبیله‌ای (مکانیکی) و زندگی مدرن (ارگانیکی) بررسی می‌کنیم تمایز بسیاری در نسبتی است که هر یک از این جوامع اجتماعی با ازدواج برقرار می‌کنند. در این بررسی غایت ما درون‌فهمی کردن هر یک از این دو وضعیت است که در دوره‌ای از تاریخ چه چیز باعث پدیدآیی چنان رفتار و مواجهه‌ای با یک پدیده می‌شود؟ و امروزه چه چیز باعث مواجهه و رفتار دیگری با همان پدیده شده است؟ ازدواج از نوع جامعه مکانیکی می‌تواند محصول قدرت پیرسالار حاکم بر آن دوره باشد؛ و ارزش‌های اخلاقی آن دوره که با باور بر این گزاره که پیران و ریش‌سفیدان و بزرگان قبیله می‌توانند درست‌تر برای آینده جوانان تصمیم بگیرند. این در واقع قدرت ایدئولوژی حاکم بود که یک امر بدیهی تلقی می‌شد، نه یک زور و اجبار که در جامعه مدرن ما به نظر می‌رسد.

چرا که در طول تاریخ اکثر مواقع در برابر زور و اجبار، دیر یا زود موج مخالفی برخاسته است. اما در این نوع از ازدواج‌های قبیله‌ای که کم دوام هم نبوده‌اند و گستره زیادی



تحلیل پدیده ازدواج در نسبت با جامعه

فاطمه رحمان پور

ازدواج، ازدواج به چه معنا است؟ این کلمه در طول تاریخ مبنای ثابتی داشته است اما حول این مبنای کارکردها و حتی الگوهای

متفاوتی برای این پدیده تعریف شده است. در طول تاریخ تحول عظیمی در این نوع رسم که یک پدیده اجتماعی تلقی می‌شود رخ داده است. ازدواج به هم رسیدن دو فرد - یک زن و مرد - است و میل‌ورزی که قبل ازدواج یا بعد آن به نسبت شرایط به

تاریخ صحنه رویدادها است و سمت و سوی آن - رو به پیشرفت یا پس‌رفت - را نمی‌توان مشخص کرد و با ابزارهای اخلاقی نمی‌توان آن را تحلیل جامعه‌شناسانه کرد...



با توجه به این ما در هر وضعیتی که قرار می‌گیریم نسبت به اخلاقیاتی جز اخلاقیات مناسب با وضعیت خود بدون درون‌فهمی داوری استعلایی خواهیم داشت.

حال فرآیند تغییر این نوع از میل‌ورزی در

جامعه قبیله‌ای محصول اتفاقات دیگری چون گسترش شهرها، صنعتی شدن و زندگی شهری است که خود محصول اتفاقات دیگری بوده است و تحول بسزایی بر شکل میل‌ورزی انسان داشته است. وقتی فرد از قبیله به علت امرار معاش و تأمین نیازهای مالی فاصله می‌گیرد به شهرها می‌رود و این سبب کوچک‌تر شدن زندگی قبیله‌ای می‌شود که

علت این امر مهاجرت به شهرها خود بحثی جدا و مفصل است.

پسرها برای کار به شهرها رفته و از بزرگان قبیله فاصله می‌گیرند. مسئله تحصیل طی فرآیندی امری مهم برای موفقیت تلقی می‌شود و موفقیت به معنای نیرویی برای کسب درآمد بهتر برای گذران زندگی قبیله است. پس خانواده‌ها فرزندان خود را برای تحصیل به شهرها می‌فرستند و با فاصله گرفتن از افرادی همانند پیر قبیله و رئیس قبیله که تصمیم‌گیرندگان برای ازدواج هستند، تغییر در زندگی اجتماعی صورت می‌گیرد.

میل به ازدواج در انسان وجود دارد، همان میل

از تاریخ را در بردارند مخالفتی به آن شدت نمی‌بینیم. مگر در داستان‌های آن دوره، چرا که وضعیت‌های اجتماعی اخلاقیات خاص خود را خلق می‌کنند و آن را بدیهی جلوه می‌دهند. تاریخ صحنه رویدادها است و سمت و سوی

آن رو به پیشرفت یا پس‌رفت را نمی‌توان مشخص کرد و با ابزارهای اخلاقی نمی‌توان آن را تحلیل جامعه‌شناسانه کرد؛ چرا که اگر به دوران زندگی مکانیکی برگردیم و خود را در جایگاه جوانی بگذاریم و از دیدگاه او به دنیا بنگریم و تصویری از آینده و امروز زندگی خود به او بدهیم شاید دلسوز ما باشد و بر خوشبختی خود بیشتر شاکر باشد، شاید هم نه.

بدون درون‌فهمی از آن نوع زندگی نمی‌توان داوری درباره آن داشت و آن را قضاوت کرد. همان‌طور که به واسطه جهانی شدن با ایده‌هایی از نوع میل‌ورزی به سیستم‌ها یا امروزه با میل‌ورزی‌هایی از نوع روابط مجازی در دو مکان بسیار دور از هم رو به روییم و گاهی این دو نوع از میل‌ورزی از نظر بسیاری پوچ می‌آید و چه کسی می‌داند که در آینده با اتفاقات در صحنه تاریخ به آن نوع از میل‌ورزی‌های سیستمی نرسیم و نگاه بشر از آینده به امروز نگاهی دلسوزانه باشد، یا نباشد.

تحولات تاریخ منطق میل‌ورزی ما را تغییر می‌دهند و آن‌ها را بدیهی جلوه می‌دهند.

تحولات تاریخ منطق

میل‌ورزی ما را تغییر

می‌دهند و آن‌ها را

بدیهی جلوه می‌دهند.

با توجه به این ما در

هر وضعیتی که قرار

می‌گیریم نسبت به

اخلاقیاتی جز اخلاقیات

مناسب با وضعیت

خود بدون درون‌فهمی

داوری استعلایی خواهیم

داشت.

این جامعه مکانیکی اخلاقیات خود را دارد و عشق در معنای مدرن که افراد در آن به دنبال معشوق خود می‌روند، کاملاً بی‌معنا است. چرا که در این شرایط قبیله‌ای جامعه، چنین شکل‌بندی اخلاقی ناممکن است و این نوع از میل‌ورزی نمی‌تواند در نظم اخلاقی جامعه مکانیکی جای داشته باشد. میل‌ورزی در افرادی که در این جامعه اجتماعی شده‌اند به شکل دیگری بروز می‌کند نه به شکل انسان مدرن امروزی.

که در هر دو سر این طیف تحول وجود داشت اما در شرایط متفاوت به شکل دیگری ظهور و بروز می‌کند. به واسطه بالا رفتن جمعیت، شهرنشینی و تقسیم کار پیچیده، در واقع وارد زندگی با وضعیت ارگانیک شده‌اند که با شغل و تحصیل با افرادی مرتبط می‌شوند و گروه‌های دوستی و همکاری شکل می‌گیرد. در این وضعیت نظام قشربندی اجتماعی و تمایزات اجتماعی گسترده شده است و حال برای بروز امیال ما شرایط و وضعیت دیگری فراهم شده است.

از کلیشه‌ها دور شده‌ایم و وارد به پیچیدگی‌های زندگی شهری و در این وضعیت به خود مجوز تصمیم‌گیری و انتخاب فردی می‌دهیم و در این شرایط موجود می‌توانیم از اخلاقیات و ارزش‌های فردگرایانه حرف بزنیم؛ پس وضعیت‌های اجتماعی اخلاقیات خاص خود را خلق می‌کنند.

در طول این فرآیند فاصله گرفتن از قبیله تغییراتی به واسطه زندگی مدرن در معیارها به وجود می‌آید. در زندگی مکانیکی معیار اصلی نظرات ریش‌سفیدان با تجربه قبیله بود و صلاحی که آن‌ها در این وصلت برای آینده فرد می‌بینند. در این دوره کارکرد ازدواج اتصال دو گروه بزرگ است و حفظ پیوندهای خونی که در پس ازدواج نیز رفتارهای زناشویی در خدمت حفظ زندگی اجتماعی قبیله‌ای است. کارکرد فرزندآوری و نیروی کار و انتخاب خود فرد معنادار نیست. پس نمی‌توانیم با اخلاقیات قبیله‌ای با شکل زندگی مدرن مواجه شویم.



داستانک: کج چینی

سجاد محمدنژاد

غرق شده بودم که صدای جارو زدن خانم جان مرا به خودم آورد. دست‌هایم داشت می‌لرزید و صورتم از اشک خیس شده بود و مقابلم پر شده بود از برگ‌های توت ریز شده. خانم جان که حالم را دید مقابلم نشست، با گوشه روسری‌اش اشک‌هایم را پاک کرد، بوسه‌ای بر سرم زد و گفت: «من که نمی‌دونم مشکل تو با کج چینی چیه ولی هر سال موقع کج چینی می‌خوای این قدر گریه و زاری راه بندازی؟»

بعد هم با کلافگی ادامه داد: «من نمی‌دونم راضیه، اگر نمی‌خوای تو کج چینی باشی پاشو همین الان برو خونه بی‌بی هر وقت کج چینی تموم شد داداش رو می‌فرستم دنبالت.» نمی‌خواستم کرم‌هایم را تنها بگذارم برای همین تا تهدید خانه بی‌بی را شنیدم مثل فنری که از جایش در برود از جایم پریدم و با یک لبخند تصنعی گفتم: «نه، نه من خیلی هم از کج چینی خوشحالم. تازه قرار است بعد مدت‌ها یه غذای خوب بخوریم. حالا باید چیکار کنم؟»

خانم جان هم که لبخند تصنعی و ذوق

لبه‌ی تلنبار نشسته بودم و به پيله‌های سفید و زیبای کرم‌ها نگاه می‌کردم که گرمای دست آقا جان را روی شانه‌ام احساس کردم. با دست یکی از پيله‌ها را برداشتم و به آرامی زیر لب گفتم: «دیگه حسابی سفت شدن، کم‌کم وقت کج چینه.» تا اسم کج چینی آمد انگار که یک پارچ آب سرد را روی سرم خالی کرده باشند تمام تنم یخ کرد.

بدون توجه به باقی حرف‌های آقا جان پله‌های تلنبار را پایین آمدم. اهل خانه خود را برای سور و ساتی آماده می‌کردند. خانم جان چادر شب را به کمر بسته بود و حیاط را جارو می‌زد. زینب هم گوشه ایوان نشسته بود و گردوها را با سنگ نمک‌یار آسیاب می‌کرد و بساط فسنجان روز کج چینی را آماده می‌کرد. به آن‌ها هم توجهی نکردم. حتی چند باری زینب صدایم زد که به کمکش بروم اما نمی‌خواستم چیزی غیر از صدای قرچ قرچ برگ خوردن کرم‌هایم را بشنوم.

آرام رفتم و پای درخت توت گوشه حیاط نشستم. دوست داشتم خیال کنم که هنوز کرم‌هایم کوچک‌اند و هنوز هم باید برایشان برگ توت را ریز ریز کنم تا بتوانند بخورند. در فکر و خیال‌هایم



و شوق ساختگی ام را باور کرده بود با لبخند گفت: «برو ۲۰ تا پیمونه برنج خیس کن که فردا باید برنج آبکش بپزیم.» قبل از اینکه دوباره اشکم در بیاید از خانم جان جدا شدم و با بی حوصلگی به آشپزخانه رفتم. لگن زرد زیر ظرفشویی را برداشتم، نمی دانم ۱۸، ۱۹ یا ۲۰ پیمانه برنج را در آن ریختم. بعد هم در راه رفتن به رخت خوابم به زینب گفتم: «یادت نره تو لگن برنج آب و نمک بریزیا.» با بغض ادامه دادم: «آخه فردا ضیافت بزرگیه، یه وقت برنج آبکش خانم جان خراب نشه.»

زینب هم با گوشه چشمش مرا تا رخت خوابم همراهی می کرد و از نگاهش عصبانیتی توأم با (چقدر حرف مفت می زنی دختر) می بارید. بی توجه به نگاه و حرف های نگاهش گوشه اتاق دراز کشیدم و پتو را روی سرم انداختم و خودم را به خواب زدم. تقریباً ۲ ساعتی طول کشید تا بقیه هم قصد خواب کنند و من بتوانم راحت گریه کنم.

نمی دانم کی خوابم برد اما می دانم با صدای بلند خاله شوکت که به وضوح داخل اتاق می پیچید بیدار شدم. البته بیدار که نه، از جا پریدم اما قبل از انجام هر کار غیرعقلانی از پنجره حیاط را نگاه کردم تا شرایط را بسنجم. زیر درخت نارنج حصیر پهن کرده بودند و گرم کج چینی بودند. مش سگینه و خاله شوکت و زن عمو آمنه و زینب دور یک حصیر نشسته بودند. عمو مشدعلی و حاج صفرآقا و حاج قربون هم دور یک حصیر دیگر، آقاجان و داداش محمد و پسر عمو قاسم هم دسته های برگ خشک را از تلبار می آوردند و جلوی آن ها می ریختند و آن ها هم با دقت پيله ها را از برگ ها جدا می کردند و

داخل زنبیل می گذاشتند، خانم جان هم دور آن ها می چرخید و برایشان آب خنک و چایی می آورد. وقتی هم که زنبیل ها پر می شد، آن ها را برمی داشت و پشت خانه می برد. از پنجره پشت خانه معلوم نبود. باید از احوالات پشت خانه با خبر می شدم. از طرفی هم می ترسیدم به آن جا بروم و با آنچه که نباید مواجه شوم. اما در اتاق ماندن هم دیوانه ام می کرد. در آخر دل را به دریا زدم، روسری ام را جلو کشیدم و از اتاق بیرون رفتم. صدای باز شدن در که آمد همه ی سرها به سمت من چرخید و همه یک صدا گفتند: «به به راضیه خانم!»

من هم با قیافه کج و کوله گفتم: «به به فک وفامیل! کج چینی خوش می گذره؟» به قیافه کج و کوله ام توجهی که نکردند هیچ، از قاسم هم خواستند برایشان بخواند تا ضیافتشان کامل شود. از این حجم خوشحالی شان عصبی شدم و عصبانیت از یادم برده بود که پشت خانه چه خبر است. ولی انگار ناخودآگاهم من را تا پشت خانه آورده بود. دیوار را که دور زدم به خودم آمدم، پاهایم سست شد و دستم را به دیوار گرفتم تا نیوفتم.

پيله ها را داخل گونی ریخته بودند و به دیوار تکیه داده بودند، کمی آن طرف تر هم دیگ بزرگی را روی پایه ای گذاشته بودند و زیر آن پر از هیزم بود و کاملاً مشخص بود که چه چیزی در انتظار پيله هاست. به سرم زد که حداقل یک گونی از کرم هایم را بردارم و فرار کنم. شاید زنده بمانند. قوتم را جمع کردم و به سمت گونی ها دویدم اما هم زمان با من، عمو اسدالله هم با یک پیت نفت در دست از راه رسید. تا او را دیدم سر جایم میخکوب شدم. او هم که انگار منتظر من بود با لبخند گفت: «بیا عمو جان. بیا بریم کمک من از چاه آب بیاریم این دیگ رو پر کنیم. تا دیگ پر بشه و آب جوش بیاد زمان



مرا بغل کرده بود و همانطور پا برهنه تا خانه حسین خان دویده بود. اسب آن‌ها را قرض گرفته بود و مرا با اسب تا کیاشهر برده بود. از آنجا هم با ماشین مرا به بیمارستان آستانه رسانده بودند. به هوش که آمدم دو روزی از کج چینی می‌گذشت. تا چشمم به آقا جان افتاد قبل هر چیزی با بغض پرسیدم: «پيله‌ها را نخ کردید؟» آقا جان هم سری به نشانه تأسف تکان داد و گفت: «تو هنوز بیخیال پيله‌ها نشدی راضیه؟ نه، با دسته گلی که شما به آب دادی نشد که پيله‌ها رو نخ کنیم همش رو دادم قاسم برد بازار و فروخت.» خوشحال شدم که آقا جان کرم‌های من را نکشته بود. اما می‌دانستم کس دیگری آن‌ها را خواهد کشت. سرم را چرخاندم تا اشکم را کسی نبیند، نگاهم افتاد به لباسی که روز کج چینی تنم بود و پروانه زیبایی که لبه جیبش نشسته بود.

می بره‌ها.» شبیه گوله آتش شده بودم. می‌خواستند کرم‌هایم را داخل آن دیگ زنده بپزند و از من می‌خواستند که خودم آن دیگ را پر کنم. مثل اینکه از مادر یک اعدامی بخواهی که خودش طناب را به گردن فرزندش بیاندازد.

تمام خشمم را جمع کرده بودم تا سر عمو اسدالله تخلیه کنم که خانم جان صدایم زد تا برای پهن کردن سفره نهار بروم. من هم لگدی به دیگ خالی زدم و رفتم. خاله شوکت و زن عمو آمنه زیر درخت را جمع و جور کرده بودند و منتظر انداختن سفره بودند. با کمک داداش محمد و زینب سفره را انداختیم. سفره نهار کج چینی سفره رنگارنگی است. فسنگان اردک، برنج آبکش، مرغ سرخ شده، زیتون پرورده و دوغ محلی. همه با اشتیاق می‌خوردند اما من هنوز دلم پیش بچه‌هایم بود. بعد از نهار همه غیر از عمو اسدالله رفتند تا کمی استراحت کنند و نمازی بخوانند. من هم که از گونی‌ها ناامید شده بودم سمت تلنبار تا حداقل پيله‌های جا مانده را نجات دهم.

گوشه و کنار تلنبار هر پيله‌ای که مانده بود را برمی‌داشتم و داخل جیبم می‌گذاشتم تا کسی پیدایشان نکند و پروانه شوند. جیب‌هایم پر شده بود اما دلم نمی‌آمد از تلنبار دست بکشم. هنوز روی شاخه و برگ‌های درخت انجیر کنار تلنبار پيله‌هایی جا مانده بود که اگر داداش محمد می‌آمد با قد بلندش حتماً آن‌ها را هم برمی‌داشت. یک دستم را به ستون تلنبار گرفتم و آویزان شدم تا آن چند دانه پيله را هم بردارم.

دیگر چیزی یادم نمی‌آید اما زینب می‌گفت با صدای جیغ من همه به داخل حیاط دویده بودند. داداش محمد پا برهنه رسید بالای سرم. از تلنبار پایین افتاده بودم، سرم شکسته بود و بی‌هوش بودم.



انجمن علمی
مدیریت فرهنگی هنری
دانشگاه علم و فرهنگ
سماوات دانشجوی فرهنگی

Arts & Cultural
Management
Association

@TAMAYOZ_MAG

